

11/11/11

15

[illegible]

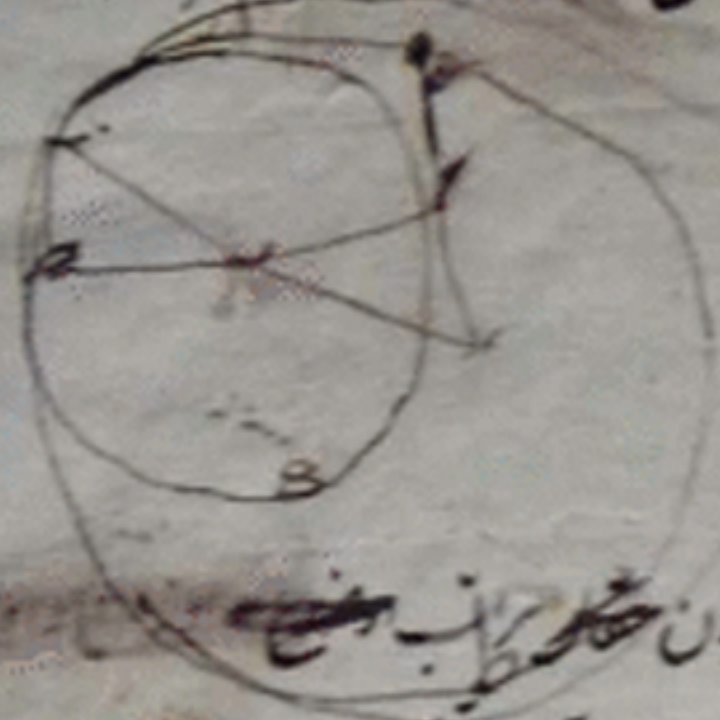
مرفی

که از آن پیره از آنکه پزند پیاز دگ بمی کبوتر پیاس کتد قبول سپاه و سکه
رست که هر نهایت بنزد و چه از او فیه شو بیکت پیده نان سپردن علی کردن
و نذر دین سپردن خانه شان چتر غم خوشی برادر و گاه و سپردن هم سپردی
تمام و اخر پیرش میدان نیک خوشه اندر بیک رزوی گشت زار سپرد
سم شتر سپکاد سر کوه و چکار هم شیخ مهان و عاریت و خانه علف
نزاره کن رزاع سپندارند زمین سپوختن چیزی از چیزی برادر و نذر و فرود کردن
بعف سپوزام از رختن سپرم پهلوانی تیر مبدعه اند شکر سپه کتد و بدو جاست
سعی شنات سپند پاشی است در از مات پزند سپید آواز نای مرغان و صفیه کنند
عمر غنیمت کیه بویا کاف کپ کپان اندرون دهن و کب هم کچک کفچه
و چچهم گپوگ جازری در با غیر جنس جفت شود کپه میمون است کپیدن
رودن است کاف عمر کپ سخن لاف و کراف و بزرگ و کنده هر چیز
نزد پتور نفیر پنی مصف است پیاک تارک بزمینه سر میون افون
باب سیم تا فوقانی فصل با تا نزعی از طوم و با اول مکرر تکرار
تا و اراعت بشور پیرامون دین بک خرب نام روز پست و چهارم از ماههای مکی

بتک خط و کتابت بشکنی کوفت عجمی شسته بزرگمان در بر زمین شده بار کرده
 بکشند؛ هموار شود و دکل و خا کشیده شود و سر باز زدن از بس بپری بنگوشت ریخته
 از مغز جزو مات و شست سازند بخت غف کله خا بپوشد مشرق و جبهه
 همیشه اقباب در آن بتابد ضد نیاید و شانی مضموم بپایه در تهرش لاله لقب کند
 و بر زمین نشسته که الله کباب و دروغ در آن بریزند و تباری ضیف است و قبه بر رها
 و سنگ درازی در بدان دارد و آب زنده بنورالت چای سوار غله در آن موزن
 شود و کوفتند پای باریک است ابر و ششم غری در ازین سری بزر و بد پنج مهبت
 کالبره پیشتر تنگ از فلزات هر چه باشد پیشتر حلقی چوبی و غله را به آن بشارند
 پیشتر زعی بافته بشینه بنواز است در چوب بند بزرین فرو برند و چوب دیگر
 بر زیر آن به بندند تا کوبان در یک بر لایش نشیند بسیار اه اف و زشت است
 و مکنون و خجست و شدت و مکر و شر و غوغا بشیره شعی مکرده فصل نا آفرین
 کنار و نگر تا تار است و نگر و منوب به تر نشو و نشو به ظرافت است
 نشو و منوب به عجمی چپو پیده خاک خنار پاک کون به و گشت از کباب خنول
 کنگشت بشو و جویک و جویک هم خندان و باقی از به خندان در کوبات نامند خنول

خنول و تباری بقیه محقق خنول مفسر که ف زانری زنده فصل مرارت
 بر مینه رنگ پورده بری در چن کوفتد بخنول و خون عجمی بشو و درخت
 مندی شسته لغزق اما کو چکر است است سوزن مکن تبرکپ چون خود ستاد و عمر
 از چادر در ش میانه کوفتد و طینی و تنبوه سهرتاری و پیل شرب استیخ شایخ و ش
 در نازک رسته است و مخفف ستاند و مخفف استیاد استیاد رلفف ستاند استیاد مروت
 و ش میانه وجه دل ستر و شوره سهرتاری استیخ کوه ای در مهنوز زمین کزده باشند
 و تجله هم وزن نازانیده استیاد استیخ است شام سخت زین استیاد
 استیاد خنول و جوی ای ای چن و چون کلتان و پد صبر و طاقت و مخفف استیاد
 ست و کد با خانه و پیش آن پوشیده باشند استیاد مکر و حیل استیاد کت و کد
 رغل و سترک استیاد بزرگ و درشت و طوح ستر و ک موم بهایه و یکبار
 و در خورشید و در و پیشه و باده که ستر و ن نازانیده و معنی ترکیبی آن
 استیاد استیاد چه ستر الترات و ن مانند ستر م و با اول مکر و بر که و یکبار
 ستر م و دید و دانسته و تباری عده ستر آوند صفه و برک ستر و باشند
 ستر م و صورت کز زنی طبع از او هر آن است ستر م چوبه و بر کردن کاد بندند
 و بر بالای غله مگردانند تا از کاه جدا شود ستر م ستر م است ستر م تا است

ان کو اتفاق دشمن نام خوش تو شد به نام کس از عدل در آفاق نام گیر شمشیر مرده در عیت تو اوست ۱۴۶
بر ملک از دعا عیت تو اگیر دو طعنه حسرت رشته لفظی با تمام خرابی کاش زده و طعنه لفظی گیر
آتش در است تا که نواف جهان نام شمشیر اکنون روانه رنایم گیر تا یکی ملک دود عالم بری کج
و در خاک استان است مقام گیر تا نه قباب جرج بجاک تو در شو کاهر مکان بقیه پاک اگیر
از جو و ظلم ابرسم جان منق سو اکر ~~در وقت ساز و آفتاب~~ آفتاب را نام گیر
سربای دشمنان ملک در کشته تو است دلای دولستان خنده ابرام گیر

[illegible]

امیرزاده و حکومتش
 و حساب ندانسته تجربه بدش نمود و از خلعت کلاه ریاضت خلع
 لغو نموده برافتن و رحمت و جبر نکل رعایا و جمع شمل برآید و ترعید جمیع دره
 برنج ولایت و دره درج نیابت نور حدقه دولت نور حدقه شوکت قره عین
 جهان بینی غره عین کشورستانی اختر آسمان رفعت اختر میدان نصرت آهمن
 دست جدوت آمار آهمن رشادت آب و رز دریا ی ظفر آزمون پیکار کاران
 دلاور آورد کار کارزار آرا آون نشین بزم اعتلا نواد زاده شهریار جهان
 نودره و ملعید عهد و امان آرن که
 پای کب و تازندگان پیرتاب اغل و اغاراحت و آثار آساره و حساب
 و اماره آماره و احتساب از منفعت شهر عدالت بهر سپهر برین برافراخت و امیرزاده
 انلقه با سلفه تبرت ذمت و رفیع تقوات مذمت سلو محرم حم محترم ارض ارض
 و سلاچا خائفه رای پهای حدود جدات اوب ارد و مرقدس کفیه
 عسکره رکاب گردون نصاب و از بدو مغرمت و است تا غایت در کار ملازمت
 و ملازمت کار سعی و مکر کش و دالاف و دالیل معارکت و دواغل کشش و کوشش
 بپونند با سرفاه و استرواح کف کف اختیار لغو نموده رخصت رجعت بداد
 و با سنیاف اہمت و مہلت نودره ولایت و نوا و ہن و ہر نیابت
 با عتاد و عتید و معد و معد بستقر بر روان و مانند ہار با ہار محمد و مذمت بنی و

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

سہ ماہ

[illegible]

۹۰۰

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

هذه هي المقدمة مستقلة لانه الحوادث
 والاصوات وهي لا يخلط الا على احد تلك الوجوه التي يحصل بها
 الاتفاق من الخبز والامر والنفس والاسفلهم والشيء وهو امر
 للشيء والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر والحر
 ومن قال بقدمه منهم من قال انه واحد من اربعة من قال
 مقبولة والاولون اثبتوا بالاعتقالات ولا غيرهم ثاب امره وحده
 الاشاعره حصلوا الكلام النفس كسائر الصفات في العلم والقدرة
 فكان ان القدرة صفة واحدة تطلق بمقدورات مقبولة فكذلك الكلام
 صفة واحدة تنقسم الى امر والنفس وغيرها وهذا سبب التعلق
 بما عباد تعلقه بشئ على وجه مخصوص خبر وهكذا ومن حصله الحوادث
 والاصوات فلا شك في تعلقه فان لم ينع في اثبات النفس
 فان ثبت تقدمه وثبت ثبته ملكا هذا الواحد من وجهه
 خارجي اذ على حقي الثاني فلا يكون هو الاسفلهم الكلام والكلام
 في مصداق الكلام الاسفلهم لا الحقي وعلى الاصل فهو في حفظه
 ونفسه امر ردي وهكذا ومصداق الشئ لا يوجد الا باحد الوجوه
 المعينه لما قبله امر غير مقول وايضا نعلم ان مقول لم لا يرجع كل
 الصفات الى صفة واحدة يختلف باختلاف التعلق

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).